

ارزیابی مقایسه‌ای تهدیدهای آمریکا در برخورد با ایران (۲۰۱۰-۲۰۰۱) دکتر ابراهیم متقی^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۲۳

فصلنامه آفاق امنیت/ دوره جدید - سال سوم / شماره ششم - بهار ۱۳۸۹

چکیده

تهدیدهای امنیتی بخشی از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل‌اند. کشورهایی که دارای اهداف راهبردی معطوف به تغییر وضع موجود باشند، یا با اهداف قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای هماهنگ نباشند، در وضعیت تهدید امنیتی قرار می‌گیرند. جمهوری اسلامی در زمره کشورهای دارای ژئوپولیتیک تهدید است. این کشورها در شرایطی به سر می‌برند و با بازیگرانی تعامل می‌کنند که اهداف امنیتی و راهبردی متفاوتی دارند. وضعیت امنیتی ایران در مدار تاریخی صد سال گذشته بیانگر چنین وضعی است.

در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد شکل‌گیری «تهدیدهای مرکب» علیه امنیت ملی ایران هستیم که ناشی از مؤلفه‌های ایدئولوژیک و راهبردی جمهوری اسلامی است. قدرت‌های بزرگ درصدد کنترل فضای امنیتی ایران هستند، در حالی که بازیگران منطقه‌ای همانند عراق، عربستان و اسرائیل تلاش زیادی برای محدودسازی و مقابله با رهیافت‌های امنیتی ایران به انجام رسانده‌اند. چنین فرآیندی به گونه‌ای متفاوت در قرن ۲۱ نیز ادامه یافته است.

در این مقاله تلاش می‌شود تهدیدهای امنیتی آمریکا علیه اهداف راهبردی ایران، در دوران جورج بوش و باراک اوباما با یکدیگر مقایسه شود. برای تبیین این موضوع از دکتربین امنیتی ملی آمریکا در این دو مرحله استفاده می‌شود. از سوی دیگر، الگوهای رفتاری و هم‌چنین مواضع راهبردی آمریکا و متحدانش در چارچوب سیاست و نهادهای بین‌المللی مورد توجه قرار خواهد گرفت. ادبیات سیاسی به کار رفته توسط زمامداران و استراتژیست‌های آمریکایی نشان می‌دهد که جلوه‌هایی از تهدید، رویارویی و مقابله در دو دوره تاریخی یادشده وجود داشته است. این تهدیدها در دوران بوش با ادبیات تهاجمی‌تری مطرح می‌شد، در حالی که امکان عملیاتی شدن آنها محدود بود. تهدیدهای امنیتی دوران اوباما، ادبیات منعطف‌تری در مقایسه با دوران بوش دارد، در مقابل، امکان عملیاتی شدن آنها افزایش یافته است. در این مقاله براساس «رهیافت رئالیسم تدافعی»، تهدیدهای آمریکا در دوران بوش و اوباما مورد تبیین مقایسه‌ای قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

تهدیدهای امنیتی، اهداف راهبردی، ادراک تهدید، نشانه‌های تهدید، عمل‌گرایی، رادیکالیسم، متقاعدسازی، ترغیب

مقدمه

سیاست خارجی آمریکا در دوران جورج بوش در قبال ایران با نشانه‌هایی از تغییر و سردرگمی همراه بود که موجب خصومت در سیاست اعلامی دو کشور در قبال یکدیگر می‌شد. هدف دولت بوش، محدودسازی ایران و کاهش نقش امنیتی آن در حوزه خاورمیانه بوده است. اگرچه ایران و آمریکا تا حدودی رویکردهایی مشترک در مقابله با طالبان و القاعده داشتند، جورج بوش درصدد برآمد مخاطرات و محدودیت‌های بیشتری را متوجه ایران کند. براساس چنین رویکردی، در ژانویه ۲۰۰۲ ایران در فهرست کشورهای «محور شرارت» قرار گرفت. پس از آن نیز شاهد تشدید محدودیت‌های آمریکا علیه ایران بوده‌ایم. (دولت آبادی و منفرد، ۱۳۸۸: ۲۵)

این روند نه تنها در دوره جورج بوش تداوم یافت، بلکه باراک اوباما نیز به چنین الگویی از رفتار راهبردی ادامه داد؛ هرچند وی در تبلیغات انتخاباتی خود تأکید می‌کرد که الگوی رفتاری محافظه‌کارانه سیاست خارجی آمریکا در دوران جورج بوش در برخورد با ایران، با منافع آن کشور سازگاری نداشته است. بر این اساس، تأکید کرد که یکی از حوزه سیاست تغییر خود را متوجه جمهوری اسلامی ایران خواهد ساخت.

در دوران جدید، ادبیات سیاسی کاخ سفید تغییر کرده است، اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که چنین تغییراتی، تأثیر چندانی در سیاست عملی آمریکا به جا نگذاشته است. در عین حال، تغییراتی در تکنیک‌های رفتار سیاسی و دیپلماتیک آمریکا ایجاد شده که تأثیر چندانی در بازسازی روابط ایران- آمریکا نداشته است. در دوران اوباما نیز سطح جدیدی از تهدیدهای امنیتی علیه ایران شکل گرفته است که بسیاری از نشانه‌های تهدیدآمیز دوران جورج بوش را منعکس می‌سازد. شواهد نشان می‌دهد در این دوران زمینه‌های بازسازی روابط دیپلماتیک در حوزه‌های محدودی به وجود آمده است. به طور کلی می‌توان تأکید کرد:

رهیافت‌های دولت بوش علیه ایران همواره معطوف به تلاش گسترده برای فشار بین‌المللی علیه ایران بود. هدف آمریکا را نیز می‌توان متوقف‌سازی برنامه‌های هسته‌ای ایران از طریق فشار بین‌المللی دانست. در این دوران، تهدید ایران به گونه‌ای جدی تلقی می‌شد که کارگزاران دولت بوش بر ضرورت تغییر رژیم تأکید داشتند. این امر بخشی از ادبیات سیاسی و سیاست اعلامی جورج بوش بود. اگرچه آمریکا از ابزار نظامی علیه ایران استفاده نکرد، در دوران بوش، امریکایی‌ها از ضرورت مقابله با ایران در ادبیات سیاسی خود بهره می‌گرفتند. (Pollack and Others, 2009:4)

در این دوران جورج بوش تلاش کرد براساس توصیه‌های دونالد رامسفلد، دیک چنی و جان بولتون، جبهه نبرد سوم در خاورمیانه را علیه ایران طراحی کند، در حالی که کنگره آمریکا و بسیاری از استراتژیست‌های این کشور مخالف سیاست عملیاتی علیه ایران بودند. اختلاف نظر بین استراتژیست‌های امریکایی به شورای روابط خارجی آمریکا نیز کشیده شد. برژینسکی، رابرت گیتس و لیبرمن در زمره افرادی بودند که از یک سو، به حوزه شورای روابط خارجی آمریکا تعلق داشتند و از سوی دیگر، رویکرد خود را در فضای فراهزبی پیگیری می‌کردند. آنان در مطالعات و مذاکرات خود به این جمع‌بندی رسیدند که مقابله نظامی با ایران در چنین وضعی مخاطرات راهبردی ایجاد می‌کند و تحرک گروه‌های مقاومت را در مناطق مختلف جغرافیایی افزایش می‌دهد. براساس چنین رویکردی، تضادهای امنیتی آمریکا علیه ایران از سال ۲۰۰۶ به گونه‌ای مشهود کاهش یافت. (باقری، ۱۳۸۸: ۴۲)



موقعیت ژئوپولیتیک و راهبردی ایران برای امریکا از اهمیتی ویژه برخوردار بود. اگرچه برخی محافظه‌کاران درصدد بودند الگوهای تهاجمی‌تری را علیه ایران به کار گیرند، عقلانیت راهبردی در امریکا با چنین الگویی مخالفت کرد. تنظیم گزارش‌های متعدد و متنوع توسط مراکز تحقیقاتی و مجموعه‌های اجرایی امریکا درباره ایران نشان می‌دهد که امریکا جایگاهی ویژه در خاورمیانه برای ایران قائل است. شاخص‌های ژئوپولیتیکی ایران برای امریکا دارای اهمیت امنیتی است. اگرچه محافظه‌کاران رویکردی بدبینانه داشتند، نگرش آنان در تعامل با سایر نهادهای سیاست‌گذاری امنیتی در امریکا تعدیل می‌شد. بر این اساس گروه‌های مصالحه‌گرا در امریکا تلاش کردند زمینه‌های تغییر رفتار ایران را از طریق مصالحه‌پذیری کنند. در این ارتباط «نیکی کدی» تأکید دارد:

بسیاری از رهبران ایران نسبت به سیاست‌های امریکا بدبین و ترسان هستند که دلیل آن سیاست‌های افراطی و تهاجمی امریکاست. اگر ایرانی‌ها احساس کنند که تهدید کمتری علیه آنان از سوی امریکا شکل می‌گیرد، در آن شرایط مواضع و سیاست‌های عمل‌گرایانه اتخاذ می‌کنند. هم‌اکنون عناصری از سیاست عمل‌گرا میان رهبران ایران شکل گرفته است که این رویکرد بدبینی و ترس را به امید برای همکاری در آینده تبدیل خواهد کرد. (Keddie, 2003: 79)

شایان ذکر است استراتژیست‌های دیگری وجود دارند که بر ضرورت شدت عمل علیه ایران تأکید می‌کنند. آنان نگرش انتقادی به سیاست خارجی ایران در برخورد با امریکا دارند. براساس تحلیل این گروه، الگوهای رفتار امنیتی ایران نشانه‌هایی از رادیکالیسم منطقه‌ای را منعکس می‌کند که عامل بنیادین بسیاری از تضادهای راهبردی محسوب می‌شود. (برزگر، ۱۳۸۷: ۶۴)

با توجه به دیدگاه‌های متفاوت دو گروه یادشده، همواره این نگرش وجود داشت که امریکا باید از چه الگو و رویکردی در برخورد با ایران استفاده کند. این امر از دغدغه‌های مهم و دائم پژوهشگران و استراتژیست‌های امریکایی بوده است. آنان براساس ادراکات خود، توصیه‌هایی اجرایی و راهبردی به مقامات امریکایی ارائه می‌دهند. نقطه تعادلی تحلیل‌های یادشده بر این امر قرار دارد که باید با ایران از الگوی برخورد غیرمستقیم استفاده کرد. هرگونه رویارویی نظامی، مخاطرات امنیتی متنوعی در حوزه منطقه‌ای به وجود می‌آورد. بر این اساس استراتژیست‌های امریکایی برای یافتن پاسخ مناسب و کارآمد تلاش کردند هرگونه تصمیم‌گیری در ارتباط با ایران را براساس مخاطرات امنیتی و راهبردی آن پیگیری کنند. در این ارتباط پولاک و سایر پژوهشگران مؤسسه بروکینگز در گزارش تحلیلی شماره ۲۰ خود بر این امر تأکید کردند:

ایالات متحده درباره ایران چه باید بکند؟ این پرسش آسان به نظر می‌رسد، اما ۳۰ سال است که واشنگتن برای یافتن پاسخ مناسب در این باره با مشکل روبه‌روست. طی این مدت شاهد چالش‌های متنوع ایران هستیم. در این دوران بسیاری از رهبران ایرانی، امریکا را براساس مؤلفه‌های ایدئولوژیک، ملی و امنیتی به عنوان دشمن اصلی دانسته‌اند... رهبران ایرانی براساس این اعتقادات عمل و به موجب آن تلاش می‌کنند منافع و نفوذ امریکا را در خاورمیانه کاهش دهند... با وجود این‌گونه واقعیت‌های ناامیدکننده، امریکا در موقعیتی نیست که بتواند ایران را

نادیده بگیرد. ایران از کشورهای مهم خاورمیانه محسوب می‌شود. این کشور از بی‌ثباتی منطقه بهره برده و به دستاوردهای مهمی نایل شده که هزینه‌های امنیتی واشنگتن را در حوزه‌های مختلف امنیتی افزایش داده است. (Pollack and Others, 2009: 1)

پرسش یادشده در بسیاری گزارش‌های امنیتی و راهبردی دیگری که در ارتباط با ایران تنظیم شده است، دیده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که چگونگی اجرای تهدید امنیتی آمریکا علیه ایران اصلی‌ترین دغدغه استراتژیست‌های امریکایی تلقی می‌شود. دیگر اینکه ارزیابی استراتژیست‌های امریکایی از چگونگی الگوی رفتاری علیه ایران با تغییرات دائم همراه است. مخاطرات محیط امنیتی خاورمیانه و متنوع بودن بازیگرانی که نقشی چالشی در برابر اهداف آمریکا دارند، از دلایل تغییر الگوهای رفتاری آمریکا به شمار می‌آید.

براساس چنین نوساناتی، در این مقاله تلاش می‌شود تهدیدهای آمریکا علیه ایران در قالب موازنه تهدید امنیتی و راهبردی بررسی شود. این مقایسه به سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۱ مربوط است. این دوران را «ریچارد هاس» عصر «فرا فرا جنگ سرد» نامیده است. در این دوران حوادثی همانند ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وقوع پیوست، محافظه‌کاران از الگوی تهاجمی در سیاست بین‌الملل بهره گرفتند، و در نهایت، زمینه برای به قدرت رسیدن باراک اوباما و ظهور سیاست تغییر در رفتار راهبردی آمریکا فراهم شد. (Hass, 2008: 25)

۱. رئالیسم تدافعی و موازنه‌گرایی راهبردی در سیاست امنیتی اوباما

رهیافت نظری این مقاله براساس قالب‌های ادراکی- تحلیلی استفان والت تنظیم شده است. وی درصدد برآمد موضوع «موازنه تهدید» را در برابر «موازنه قوا» مطرح کند. شاخص‌های موازنه تهدید بیانگر آن است که یک کشور درصدد رقابت راهبردی برای توسعه قدرت نیست، بلکه تلاش دارد زمینه‌های مدیریت بحران را فراهم آورد. اوباما به این دلیل به قدرت رسید که بتواند چالش‌های سیاست خارجی و امنیتی آمریکا را ترمیم کند. این امر از طریق رهیافت‌های معطوف به موازنه تهدید انجام گرفته است. همکاری‌گرایی با روسیه را می‌توان نماد موازنه‌گرایی و موازنه تهدید در روابط راهبردی قدرت‌های بزرگ دانست. (Biden, 2010: 16)

موازنه‌گرایی راهبردی در شرایطی شکل می‌گیرد که روابط قدرت‌های بزرگ با یکدیگر در فضای تعارض قرار گیرد، همکاری‌گرایی منطقه‌ای کاهش یابد و زمینه ایجاد تعارض در حوزه‌های مختلف سیاسی و امنیتی فراهم آید. جورج بوش درصدد بود سیاست افزایش قدرت را پیگیری کند. این هدف در کوتاه‌مدت مطلوبیت محدودی برای آمریکا به وجود آورد، اما در طولانی‌مدت زمینه‌ساز ایجاد مخاطرات امنیتی شد. به همین علت، اوباما تلاش کرد رهیافت جدیدی را در دستور کار خود قرار دهد که در سیاست دفاعی آمریکا منعکس شده است. (Gates, 2010: 46)

این امر واکنشی به سیاست امنیتی بوش محسوب می‌شود. فرآیندهای سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد که سیاست نظامی و جهت‌گیری افراطی در سیاست خارجی آمریکا از سال ۲۰۰۶ به بعد با چالش‌هایی متنوع روبه‌رو شد. در این دوران شاهد تغییرات تدریجی در «سیاست‌های کاربردی»^۱ و هم‌چنین زمامداران امریکایی بودیم. فضای سیاست داخلی آمریکا

نیز در این دوران ماهیت انتقادی داشت.

بنابراین، زمینه برای ظهور اوپاما و به کارگیری «سیاست تغییر»^۱ در حوزه سیاست خارجی آمریکا فراهم شد. در چنین فرآیندی، نگرش‌هایی متفاوت درباره سیاست و الگوی رفتاری آمریکا در برخورد با ایران ارائه شد. رویکرد جدید آمریکا در مواجهه با ایران براساس ادراکات و دستاوردهای «شورای اطلاعات ملی» آمریکا را می‌توان در قالب کنترل‌گرایی و محدودیت راهبردی مورد توجه قرار داد. آنان معتقدند:

اقدامات آمریکا علیه ایران در این دوران ممکن است از طریق ابزارهای دیپلماتیک و تبلیغاتی پیگیری شود. به همین دلیل، آن را اقدامات نرم علیه ایران نامیده‌اند. این روند با سیاست تغییر رژیم هماهنگی ندارد. تاکنون آمریکایی‌ها نقش ضعیفی برای مقابله با محدودسازی ایران ایفا کرده‌اند. حتی مشوق‌های آمریکا و سایر بازیگران کلیدی بین‌المللی برای محدودسازی ایران غیر مؤثر و مبهم بوده است....

زمانی که سیاست آمریکا در برخورد با ایران تغییر یافت، زمینه برای هماهنگی و همکاری سایر کشورها فراهم شد. در این روند، آمریکا توانست موافقت سایر قدرت‌های بزرگ در اعمال تحریم‌های مالی و فناوریانه علیه ایران را به دست آورد. دولت‌های عضو شورای امنیت بر اثر فشارهای دیپلماتیک آمریکا موافقت کردند در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد، چندین قطعنامه را علیه ایران تصویب کنند. این قطعنامه‌ها ایران را در محدودیت قرار می‌دهد، اما ایرانی‌ها توانستند موقعیت خود را تثبیت کنند و فعالیت‌های هسته‌ای خویش را ارتقا دهند. این روند مواضع بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای علیه ایران را منسجم کرد. (National Intelligence Council, 2009: 4)

۲. جایگاه ایران در اهداف و راهبرد امنیتی آمریکا

بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی بر این اعتقادند که ساختار سیاسی ایران یکی از پیچیده‌ترین، شرقی‌ترین، جاافتاده‌ترین و مبهم‌ترین نظام‌های سیاسی خاورمیانه در دوران کنونی است. آنان بر این امر تأکید دارند که اهداف آمریکا در قبال ایران نیز باید چنین ویژگی‌هایی داشته باشد. در این حال، براساس تجربه طولانی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که رویکرد زمامداران و استراتژیست‌های آمریکایی در برخورد با ایران ماهیتی واکنشی، غریزی، مقابله‌جویانه و تاکتیکی داشته است. طبعاً چنین روندی نمی‌تواند نتایج و مطلوبیت‌های مؤثری برای اهداف آمریکا به وجود آورد. چنین الگویی عموماً دارای نتایج پرمخاطره و واکنش‌هایی بی‌ثمر بوده است. (گیتس، ۱۳۸۷: ۳۲)

الف) احساس تهدید در قبال اسلام‌گرایی و سیاست‌های منطقه‌ای ایران

در چنین وضعی، ادراک و تحلیل آمریکا از سیاست‌های ایران بر اساس جلوه‌هایی از مقابله‌گرایی شکل گرفته است. استراتژیست‌هایی که چنین رویکردی دارند، معتقدند رنسانس اسلامی و هویت‌یابی مسلمانان ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با انقلاب اسلامی ایران دارد. بنابراین آنچه به عنوان «چالش اسلام‌گرایی در خاورمیانه» مطرح می‌شود، با سیاست‌های ایدئولوژیک و راهبردی ایران پیوند می‌یابد. این نگرش عموماً مورد انتقاد بسیاری از آمریکایی‌ها قرار گرفته است. برای مثال «فولر» در این باره تأکید می‌کند:

یک جهان بدون اسلام را تصور کنید. امروز محوریت اخبار، واکنشی به ایران و اسلام است. به نظر می‌رسد که ایران و اسلام پشت سر طیف وسیعی از آشوب‌های بین‌المللی قرار دارند. حملات انتحاری، بمب‌گذاری داخل اتومبیل، اشغال نظامی، مقاومت، شورش، فتوا، جهاد، جنگ چریکی و هم‌چنین انتشار ویدئوهای تهدیدآمیز به آنان نسبت داده می‌شود. برخی تحلیلگران افراطی نومحافظه‌کار در آمریکا بر این اعتقادند که اسلام دشمن قسم‌خورده امریکا است. افق بروز جنگ جهانی سوم را این تحلیل در برابر چشمان ما گشوده است. اما لحظه‌ای باید گفته‌های مرا تحمل کنید. اگر اسلام و جمهوری اسلامی وجود نداشتند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ نظر به اینکه در حال حاضر به تروریسم، جنگ و احساسات ضد امریکایی توجه زیادی نشان می‌دهیم، آیا در واقع ایران و اسلام منشأ این مسائل اند یا عوامل عمیق‌تری در این میان دخالت دارند؟ (فولر، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۱)

واکنش گراهام فولر در برابر رویکرد بسیاری از تحلیلگران، زمامداران و استراتژیست‌های امریکایی بیانگر آن است که ادراک آمریکا در قبال ایران ماهیت بدبینانه دارد. عموماً چنین افرادی تلاش می‌کنند الگوی رفتار امنیتی ایران را براساس نشانه‌هایی از رادیکالیسم منطقه‌ای تحلیل کنند. این افراد معتقدند زمامداران ایرانی از سیاست مواجهه و رویارویی با آمریکا و منافع منطقه‌ای آن حمایت می‌کنند. درگیری‌های کم‌شدت نظامی و امنیتی انعکاس رویکرد ایران به آمریکا تلقی می‌شود. این افراد تأکید دارند:

تندروهای ایران همواره از سیاست مواجهه گسترده با آمریکا حمایت می‌کنند. آنان کسانی هستند که در سال ۱۹۸۸ به کشتی‌های نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس حمله کردند؛ در سال‌های ۷-۱۹۹۲ جبهه‌های تهاجمی را در حوزه‌های دیپلماتیک و امنیتی علیه آمریکا و متحدانش شکل دادند و در سال‌های ۲۰۰۳ به بعد به شورشیان عراق کمک تسلیحاتی کردند. این کشور محور انتقام مردم خاورمیانه از آمریکا بوده است. ایرانیان همواره تلاش کردند هر چیزی را که آمریکا درصدد انجام آن است، بلوکه کنند به این دلیل که این تلاش‌ها متعلق به ایالات متحده بوده است. (Sadjadpour, 2008: 35)

ادبیات جدیدی در حوزه راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است. این ادبیات نشان می‌دهد که ایالات متحده تلاش همه‌جانبه‌ای به انجام رسانده است تا زمینه محدودسازی قدرت ایران را از طریق چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای فراهم آورد. به طور کلی در عصر جدید، منطقه‌گرایی محور اصلی روابط راهبردی کشورها محسوب می‌شود. آمریکا برای کنترل خاورمیانه نیازمند تعامل همکاری‌جویانه و هم‌چنین اقدامات ابتکاری در برخورد با ایران و گروه‌های رادیکال است. این امر به عنوان رهیافت حل موضوع از طریق مشارکت، موازنه، تهدید و رویارویی مورد توجه قرار گرفته است. (White House, 2010: 84)

ب) رویکرد بدبینانه به اهداف و سیاست منطقه‌ای ایران

امریکایی‌ها گسترش قابلیت‌های راهبردی و ایدئولوژیک ایران را تهدیدی برای منافع و امنیت قبال ایران گسترش یابد، از ادبیات و اقدامات تهاجمی‌تری در برخورد با جمهوری اسلامی بهره می‌گیرند. براساس چنین ادراکی، نگرش آمریکا به ایران، انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و رهبران سیاسی آن کاملاً بدبینانه است. زمامداران ایالات متحده هرگونه تلاش جمهوری اسلامی



برای هویت‌یابی و دستیابی به قدرت موازنه در حوزه منطقه‌ای را تهدیدی علیه خود تلقی می‌کنند. این ادراک زیرساخت بسیاری از سیاست‌ها و رویکردهای امنیتی آمریکا در برخورد با ایران محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، امریکایی‌ها هرگونه هویت‌یابی ایران را تلاشی برای تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و چالشگری در حوزه بین‌المللی می‌دانند. (متقی، ۱۴: ۱۳۸۸)

این ادراک، نتایج و مخاطرات پرتنش و مشکل‌آفرینی در روابط ایران- آمریکا داشته است. امریکایی‌ها به هیچ وجه به نیازهای امنیتی ایران توجهی ندارند و آن را واکنشی خصمانه تلقی می‌کنند. براساس چنین رویکردی، اهداف و رویکرد آمریکا در قبال سیاست‌های ایران ماهیت خصمانه پیدا می‌کند. زمانی که رویکرد معطوف به مقابله و تهدید آمریکا علیه ایران ایجاد شود، هرگونه واکنش سیاسی و امنیتی ایران طبیعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به طور کلی:

شواهد موجود نشان می‌دهد که ایران در محیطی بحرانی قرار دارد. فضای سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران با نشانه‌هایی از بحران و تهدید پیوند خورده است. این امر در برخی مقاطع تاریخی به حوزه‌های ساختاری ایران نیز انتقال یافته است. در چنین شرایطی، امکان کنترل و مقابله با ایران، برای آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن کشور کاری دشوار خواهد بود. از سوی دیگر، پیچیدگی‌های ساختاری و کنش سیاسی ایران به گونه‌ای است که امکان مدیریت یکجانبه منطقه براساس کنش راهبردی آمریکا وجود نخواهد داشت. این امر بیانگر آن است که ایران در برابر تهدیدهای بالقوه و بالفعل آمریکا واکنش نشان می‌دهد. (متقی، ۱۳۸۸: ۶۵)

ج) ناپایداری در مواضع و سیاست امنیتی ایران در قبال آمریکا

بسیاری از امریکایی‌ها بر این باورند که مواضع و سیاست‌های ایران در مسیر تغییرپذیری قرار دارد. بر این اساس، آنان امید محدودی به مصالحه با ایران پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، امریکایی‌ها ناپایداری حوادث و تحولات سیاسی خاورمیانه را به ایرانیان نسبت می‌دهند. این امر در بسیاری رویدادهای منطقه‌ای مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر، بسیاری از فرآیندهای سیاسی و امنیتی منطقه نشان می‌دهد که امریکایی‌ها براساس ادراک بدبینانه خود به ایران و انقلاب اسلامی با رویکرد تهاجمی واکنش نشان می‌دهند. (متقی، ۱۳۸۸: ۳۲)

این الگوی رفتاری می‌تواند واکنش‌های متقابل ایران را برانگیزد. زمانی که ادراک آمریکا ماهیت خصمانه در قبال ایران داشته باشد، طبیعی است که سیاست اجرایی ایران نیز در قالب الگوهای تهاجمی تبیین و طراحی شود. تحلیلگران مؤسسه بروکینگز در ارتباط با ایران معتقدند:

پیگیری اهداف آمریکا در برخورد با ایران نیازمند بهره‌گیری از تجارب گذشته است. ایرانی‌ها به ابتکارات آمریکا واکنش‌های متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی نشان می‌دهند. تجربه گذشته برای اهداف آینده کفایت نمی‌کند. رویکرد ایران در برابر حوادث و تحولات منطقه تغییر می‌یابد. این امر ابتکار عمل را در اختیار ایران قرار خواهد داد. بنابراین، اصلی‌ترین پرسش مقامات و پژوهشگران امریکایی در چنین شرایطی آن است که ایران چگونه به سیاست‌های آمریکا واکنش نشان می‌دهد؟ از سوی دیگر، پاسخ‌های آمریکا به اقدامات متنوع ایران چگونه خواهد بود؟ این امر بیانگر شکلی از طرح‌ریزی راهبردی است. (Brookings Institute, 2009: 13)

د) برجسته‌سازی قدرت سیاسی و راهبردی ایران

تولید قدرت توسط کشورها می‌تواند معطوف به حفظ وضع موجود یا تغییر آن باشد. امریکایی‌ها معتقدند سیاست ایران تلاشی سازمان‌یافته برای تغییر وضع موجود است که به منزله تلاش برای ایجاد ناپایداری سیاسی و امنیتی در منطقه تلقی می‌شود. در بسیاری از گزارش‌های امنیتی سازمان‌های اطلاعاتی امریکا چنین نشانه‌هایی دیده می‌شود. در برابر چنین رویکردی، برخی امریکایی‌ها اعتقاد دارند که قدرت نظامی و راهبردی ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای منطقه مانند اسرائیل، ترکیه و عربستان محدود است. از دید این گروه، موازنه‌ای عمومی بین کشورهای خاورمیانه وجود دارد.

برخی دیگر از امریکایی‌ها بر این باورند که ایرانی‌ها توانایی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود را بیش از واقعیت‌های عینی آن کارآمد و مؤثر می‌پندارند. پولاک می‌گوید از آنجا که ایرانیان دستاوردهای مهمی در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی داشته‌اند، احساس غرور می‌کنند. آنان تلاش دارند جبهه مخالف علیه امریکا را گسترش دهند. در شرایط موجود، امریکایی‌ها تهدیدهای طالبان و صدام علیه ایران را از بین برده‌اند. ایرانیان نیز با استفاده از این فرصت موقعیت خود را در خاورمیانه برخلاف اهداف و منافع امریکا گسترش می‌دهند. (زکریا، ۱۳۸۸: ۶۶)

وجود چنین ادراکی می‌تواند فرآیندهای خصمانه سیاست‌مداران و پژوهشگران امریکایی را در برخورد با ایران گسترش دهد. رویکرد امریکا در مواجهه با ساختار قدرت ایران، تهدیدآمیز است. این امر انعکاس قابلیت‌های ابزاری و توانمندی‌های راهبردی ایران برای تأثیرگذاری بر حوادث منطقه‌ای محسوب می‌شود. براساس چنین ادراکی، هرگاه ایران از توازن قدرت مؤثرتری بهره‌مند شود، الگوهای تهدیدکننده بیشتری خواهد داشت. براساس چنین ادراکی، امریکایی‌ها تلاش دارند موازنه قدرت ایران را به گونه‌ای سازمان‌دهی کنند که به توان مؤثر منطقه‌ای نایل نشود.

ه) ادراک اقتدارگرا از ساختار و سازوکار توزیع قدرت در ایران

امریکایی‌ها معتقدند ساختار سیاسی ایران ماهیتی اقتدارگرا دارد که انعکاس نظام ایدئولوژیک و فرآیندهای انقلابی در ایران است. از دید تحلیلگران امریکایی، هرگونه ساختار اقتدارگرا پیامدهای سیاسی خود را در روابط خارجی و سیاست بین‌الملل به جا می‌گذارد. بر این اساس آنان همواره از شاخص‌های اقتدارگرایی و تمرکزگرایی در ایران انتقاد کرده‌اند. این نشان می‌دهد که پژوهشگران امریکایی هیچ‌گونه توجهی به مؤلفه‌های بومی و ساختاری در نظام سیاسی ایران ندارند. رویکرد آنان بر این امر قرار گرفته است که صرفاً کشورهای اقتدارگرا سیاست خارجی رادیکال دارند. (ترابی، ۱۳۸۷: ۱۵۴)

به این ترتیب، چگونگی توزیع قدرت و هم‌چنین سلسله مراتب قدرت راهبردی در ایران همواره مورد انتقاد امریکایی‌ها قرار گرفته است. آنان معتقدند هرگونه تصمیم‌گیری در رفتار سیاست خارجی، تابعی از جایگاه و موقعیت مقامات اصلی هر کشور است. امریکایی‌ها که در گزارش مؤسسه بروکینگز نقشی محوری ایفا کرده‌اند، بر این اعتقادند:

رهبر ایران بین تمام جریان‌های سیاسی از نقشی محوری برخوردار است. آیت‌الله خامنه‌ای در نظام سیاسی ایران شخصیتی بسیار قدرتمند است. وی همواره ترجیح می‌دهد از طریق ایجاد توازن میان جناح‌های ناسازگار، اعمال حکومت کند. ایشان نسبت به ایالات متحده بسیار بدبین است، به همین دلیل، به لحاظ ایدئولوژیک با تندروها



احساس همبستگی بیشتری دارد... رهبری ایران تمایل دارد در تصمیم‌گیری‌های حساس از حمایت یک اردوگاه اجتناب کند و با حفظ وضعیت موجود امیدوار است این مسأله باعث جدایی سیاسی خطرناک در داخل کشور نشود چون می‌تواند به اقتصاد و امنیت ایران آسیب برساند. (Brookings Institute, Saban Center, 2009: 14)

براساس چنین تحلیلی که بسیاری از مقامات اجرایی امریکا ارائه کرده‌اند، ناچار باید محور اصلی تعامل و کنش‌گری خود را براساس راهبردهای رهبری نظام سیاسی ایران تنظیم کنند. اگرچه درباره ویژگی‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، رویکردهای متفاوتی وجود دارد، در عین حال، بیشتر امریکایی‌ها معتقدند رهبری نظام سیاسی ایران از ویژگی‌هایی برخوردار است که تصمیم‌های سیاسی خود را براساس مؤلفه‌های ایدئولوژیک و هم‌چنین ضرورت‌های راهبردی، تدوین می‌کند. این امر جلوه‌هایی از عمل‌گرایی در شرایط بحران را منعکس می‌سازد.

مواضع رهبری نظام سیاسی در ایران تابعی از ساختار عمومی توزیع قدرت در جمهوری اسلامی است. امریکایی‌ها در دوره‌های مختلف تلاش کرده‌اند نقش محوری رهبری نظام سیاسی را در قالب واژه‌ها و ادبیاتی همانند «اقتدارگرایی» تبیین کنند که تلاشی سازمان‌یافته در راستای رویارویی نرم‌افزاری محسوب می‌شود. بهره‌گیری از واژه‌های سیاسی برای متهم‌سازی یا برچسب زنی، در زمره الگوهای جنگ نرم است. تلاش امریکا برای ناکارآمد و اقتدارگرا جلوه دادن ساختار قدرت و رهبری سیاسی ایران، طی سال‌های گذشته همواره تکرار شده است.

و) برجسته‌سازی موقعیت ژئوپولیتیکی ایران در خاورمیانه

امریکایی‌ها علاوه بر آنکه ادراک و برداشتی نامطلوب از ساختار سیاسی ایران دارند، رویکردشان نیز درباره موقعیت ژئوپولیتیکی ایران در خاورمیانه کاملاً متفاوت است. با حمله نظامی امریکایی‌ها به عراق و افغانستان موقعیت فرهنگی، سیاسی و ژئوپولیتیکی ایران اهمیت بیشتری یافت. این امر نشان می‌دهد موقعیت ژئوپولیتیکی ایران در خاورمیانه، شاخص‌های منحصر به فردی را در ارتباط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی منعکس می‌سازد. ویژگی‌های ژئوپولیتیکی ایران را می‌توان در ادبیات سیاسی بسیاری از امریکایی‌ها از جمله گراهام فولر مورد ملاحظه قرار داد. از دید فولر، افزون بر شاخص‌های فرهنگی منحصر به فرد ایرانی، این کشور دارای ویژگی‌های ژئوپولیتیکی خاصی است که موقعیت آن را در منطقه افزایش می‌دهد. براساس چنین رویکردی، امکان ایجاد تعامل با ایران در فضای پر تنش سیاست بین‌الملل، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. گراهام فولر در این ارتباط می‌گوید:

وقوف ایران بر آنچه از دست داده و پذیرش کوچک شدن مرزهایش، به این معنی نیست که خود را کشوری ضعیف بدانند... میراث گذشته باستانی ایران در مقام مرکز چندین امپراتوری جهانی روزگار خود، دیدگاه ایران را به خود و محیط اطرافش شکل می‌دهد. این امر به معنای عمل کردن در چارچوب ژئوپولیتیکی ویژه است که می‌تواند رفتار بسیاری از کشورها را تحت تأثیر قرار دهد... بر اساس این دیدگاه، ایرانی‌ها همواره خواهان اعمال نفوذ بر بخش‌هایی از سرزمین پیرامونی خود هستند. در دوران گذشته نیز ایرانی‌ها به راحتی در برابر قدرت خشن امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه گردن نمی‌نهادند. (فولر، ۱۳۷۳: ۸-۲۷۷)

تمام مؤلفه‌های یادشده در رویکرد تحلیلگران غربی در قبال ایران تداوم یافته است. حتی می‌توان جلوه‌هایی از شرق‌شناسی را در نگرش ژئوپولیتیکی و راهبردی کشورهای غربی نسبت به ایران مورد ملاحظه قرار داد. اگرچه در دوران پس از انقلاب اسلامی، فشارهای سیاسی و اقتصادی زیادی علیه جمهوری اسلامی ایران وجود داشته است، این امر به مفهوم کاهش جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی کشورمان محسوب نمی‌شود.

در گزارش مؤسسه بروکینگز نیز نشانه‌هایی از جایگاه و کارکرد ایران در حوزه نظام بین‌الملل دیده می‌شود که اهمیت سیاست‌های ایران را نشان می‌دهد. بحران‌های منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های بزرگ در دوره‌های مختلف را می‌توان از عواملی دانست که نقش ایران را در محیط تعاملی بازیگران، برجسته‌تر می‌سازد. در این گزارش تأکید شده است:

اگرچه برخی مواقع این‌گونه احساس می‌شود که تعامل ایران و آمریکا در شرایط خلأ قرار دارد، این امر براساس واقعیت‌های محیط سیاسی ایران، درست به نظر نمی‌رسد. شواهد نشان می‌دهد که رقابت ایران و آمریکا، خارج از فضای اقتصادی و ژئوپولیتیکی خلیج فارس به انجام می‌رسد. در این ارتباط ایران و آمریکا تلاش می‌کنند طیف گسترده‌تری از کشورها را در حوزه تعامل و رقابت‌های خود وارد کنند.

اگرچه آمریکایی‌ها تا کنون نتوانسته‌اند روابط خود را با ایران سازمان‌دهی کنند، این امر عمدتاً تحت تأثیر سیاست کشورهای منطقه و اهداف راهبردی آمریکا برای نیل به هژمونی منطقه‌ای بوده است. آمریکا بدون نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران، قادر نخواهد بود به ابتکار راهبردی جدیدی نایل شود. مشارکت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند در این ارتباط نقش‌آفرین باشد. (Pollack and Others, 2009:15)

تحولات سیاسی خاورمیانه و خلیج فارس در فرآیندی گسترش یافته است که امکان نقش‌آفرینی ژئوپولیتیکی ایران را ارتقا می‌دهد. این امر به این معناست که هیچ‌گونه شکل‌بندی امنیتی در منطقه ایجاد نمی‌شود، مگر اینکه زمینه برای مشارکت و همکاری ایران به وجود آید. نقش ایران در تحولات آسیای جنوب غربی نشان می‌دهد که هرگونه همکاری منطقه‌ای ایران، زمینه ایجاد ثبات و تعادل بیشتری را برای امنیت منطقه‌ای و اهداف راهبردی آمریکا به وجود می‌آورد.

ز) تعامل‌گرایی ایران با متحدان ایالات متحده

از آنجا که ایران نقش منطقه‌ای تأثیرگذار در خاورمیانه دارد، زمینه برای مشارکت امنیتی آن با بسیاری از کشورهای منطقه و فرامنطقه فراهم است. با اینکه قدرت‌های بزرگ مخالف افزایش قدرت سیاسی و امنیتی ایران هستند، می‌دانند که امنیت منطقه بدون توجه به نقش‌آفرینی و مشارکت ایران امکان‌پذیر نخواهد بود. متحدان اروپایی آمریکا، دارای رویکردی نسبتاً مشابه با ایالات متحده هستند. این امر امکان مانور و موازنه‌گرایی بین‌المللی ایران را کاهش می‌دهد.

از سوی دیگر، بسیاری از رهبران کشورهای اروپایی مخالفت خود را با افزایش قدرت راهبردی ایران به ویژه برای گسترش توانمندی‌های هسته‌ای اعلام کرده‌اند. آنان بر این اعتقادند که هرگونه فعالیت ایران در راستای غنی‌سازی اورانیوم موجب پیگیری برنامه‌های نظامی خواهد شد. به عبارت دیگر، کشورهای اروپایی فعالیت هسته‌ای ایران را براساس رشد



مرحله‌ای تبیین می‌کنند و معتقدند که اگر قابلیت تکنیکی ایران افزایش یابد، امکان تبدیل چنین دستاوردهایی به ابزارهای نظامی و راهبردی وجود خواهد داشت.

از دید متحدان آمریکا، مشارکت ایران در «پادمان هسته‌ای» و هم‌چنین پذیرش «پروتکل الحاقی ۲+۹۳» مانع دستیابی این کشور به سلاح‌های هسته‌ای نخواهد شد. بنابراین، کشورهای اروپایی مخالفت صریح خود را با هسته‌ای شدن ایران در چارچوب غنی‌سازی اورانیوم اعلام کرده‌اند. شواهد رفتاری این کشورها نشان می‌دهد که رشد قابلیت‌های تکنیکی و فنی ایران، موجب تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد شد. در این ارتباط کشورهای فرانسه و انگلیس درصددند تحریم‌های شدیدی علیه ایران اعمال کنند. آنان بر این عقیده‌اند که بر اثر تشدید تحریم‌ها زمینه برای رها کردن فعالیت‌های هسته‌ای ایران فراهم می‌شود. کشورهای اروپایی معتقدند که اگر ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد، رقابت برای تکثیر سلاح هسته‌ای در خاورمیانه ایجاد می‌شود. بنابراین، فرانسه و انگلیس خواستار اقدامات مؤثرتری از جانب شورای امنیت برای محدودسازی قابلیت‌های هسته‌ای ایران هستند.

گروه دیگری از کشورهای اروپایی که آلمان و برخی دولت‌های مدیترانه‌ای نمایندگی آنها را برعهده دارند، مخالف شدت عمل علیه ایران هستند. این گروه گزینه‌های رفتاری ملایم‌تری را مورد توجه قرار داده و تلاش کرده‌اند زمینه ایجاد همکاری‌های مصلحت‌آمیز برای ایجاد تعادل در روابط با ایران را فراهم سازند. (pape, 2006:36)

با توجه به مؤلفه‌های یادشده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که کشورهای اروپایی دارای مواضع و سیاست‌های نسبتاً مشابهی با آمریکا در برخورد با ایران هستند. در دوران ریاست‌جمهوری جورج بوش، این کشورها مخالف حمله نظامی آمریکا به ایران بودند و ترجیح می‌دادند کنترل ایران از طریق الگوهای نرم‌افزاری و بدون بهره‌گیری از ابزار نظامی انجام گیرد. این رویکرد در دوران باراک اوباما با تغییراتی روبه‌رو شده و میزان هماهنگی و همگونی سیاست‌های کاربردی اروپا و آمریکا در برخورد با ایران در دوران باراک اوباما مشابهت و همگونی بیشتری یافته است.

ح) ائتلاف‌گرایی ایران با قدرت‌های چالشگر بین‌المللی

کشورهای روسیه و چین در زمره قدرت‌های بزرگ بین‌المللی محسوب می‌شوند که تفاوت‌های رویکردی با آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران دارند. این واحدهای سیاسی دارای نگرشی متفاوت درباره سیاست جهان، امنیت بین‌المللی و جایگاه آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل‌اند. آنان در دوران پس از جنگ سرد، مخالف هژمونیک‌گرایی آمریکا بوده و از سوی دیگر با هرگونه اقدام معطوف به یکجانبه‌گرایی مخالفت کرده‌اند. نگرش آنان در دوران ریاست‌جمهوری اوباما با تغییراتی همراه شده است. «سیاست تغییر اوباما» را می‌توان عامل مؤثری در هماهنگ‌سازی رویکرد و نگرش کشورهای اروپایی با آمریکا دانست. (Singer, 2009 : 12)

نشانه چنین فرآیندی در تنظیم و تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ دیده می‌شود. در دوران جدید کشورهای چالشگر آمریکا در سیاست بین‌الملل، تمایل کمتری برای همکاری با ایران و ایجاد چالش در برابر سیاست‌های راهبردی ایالات متحده دارند. به این ترتیب، ائتلاف‌گرایی با قدرت‌های چالشگر بین‌المللی در دوران اوباما، نتایج محدودی برای اهداف راهبردی ایران خواهد داشت. اوباما توانسته است رابطه همکاری‌جویانه ایران را با کشورهای چالشگر بین‌المللی در برابر هژمونیک‌گرایی ایالات متحده کاهش دهد. در چنین شرایطی، محدودیت‌های بین‌المللی بیشتری علیه ایران در چارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت یا چندجانبه‌گرایی بین‌المللی ایجاد می‌شود.

۳. نشانه‌های تهدید دولت بوش در برخورد با ایران

با به قدرت رسیدن جورج بوش نگرانی زیادی در قبال سیاست‌های امنیتی وی وجود داشت. تیم سیاست خارجی و دفاعی آمریکا در این دوران ماهیت تهاجمی و تهدیدکننده داشت. ریشه‌های سنت فکری نومحافظه‌کاری بر ادراک و رفتار زمامداران جدید آمریکا حاکم بود. این افراد در تلاش بودند حوزه امنیت ملی آمریکا را از طریق نظامی‌گری و اقدامات تهاجمی ارتقا بخشند. از دید گروه‌های محافظه‌کار سیاست خارجی، دفاعی و امنیتی آمریکا، هرگونه وقفه و رکود زمینه انحطاط سیاسی آمریکا را فراهم می‌سازد. بر این اساس، رویکرد محوری آنان در برخورد با کشورهای همانند ایران معطوف به مقابله، رویارویی و محدودسازی بوده است.

براساس ادراک چنین مجموعه‌ای باید با گروه‌های اسلام‌گرا و رادیکال مقابله شود. زمانی که حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفت، دولت بوش به اتخاذ سیاست‌های فراگیر جدید و شگفت‌آوری مبادرت کرد. فوکویاما واکنش بوش به این رویداد را بی‌سابقه و پرشدت خواند، چون دولت بوش:

نخست، وزارتخانه کاملاً جدید «امنیت داخلی»^۱ را در سطح فدرال تأسیس کرد، سپس «لایحه وطن‌پرستی» را به تصویب رساند که به منظور افزایش قدرت نیروهای پلیس داخلی برای مقابله با گروه‌های رادیکال تنظیم شده بود. در مرحله دوم به افغانستان محاط در خشکی و واقع در آن سوی کره خاکی حمله کرد. رژیم طالبان را که پناهگاه نیروهای القاعده بود، سرنگون ساخت. اقدام سوم دولت بوش این بود که به جای تکیه بر سیاست‌های «بازدارندگی»^۲ و «سد نفوذ»^۳ که هر دو خمیرمایه سیاست جنگ سرد بودند، راهبرد جدید را در قالب دکترین «عملیات پیش‌دستانه» اعلام کرد. براساس این دکترین، نبرد به خاک دشمن کشیده می‌شود. چهارمین اقدام دولت بوش تهاجم به عراق و سرنگونی رژیم صدام بود که برپایه این ادعا صورت گرفت که وی دارای تسلیحات کشتار جمعی است یا برای دستیابی به آنها برنامه‌ریزی کرده است... دولت بوش انتظار وقوع جنگ کوتاه، سریع و گذرا را داشت که ماهیت بی‌دردسر در دوران پس از صدام داشته باشد. هدف آمریکا مقابله با ایران بود، در حالی که نیروهای نظامی آمریکا در عراق گرفتار نبرد با شورشی ممتد شدند. در این شرایط نیروهای امریکایی غافلگیر شده بودند و دیگر نتوانستند هیچ اقدامی علیه ایران انجام دهند. (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۴۴)

الف) زیرساخت‌های اندیشه مقابله و رویارویی با ایران در دولت بوش

رویکرد دولت بوش در برخورد با ایران یا سایر چالش‌های منطقه‌ای در خاورمیانه معطوف به نگرش اندیشمندان محافظه‌کاری بود که در دهه ۱۹۹۰ در حاشیه قدرت قرار داشتند. آنان برنامه‌ای منسجم برای سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش تنظیم کردند که دربرگیرنده مفاهیمی مانند تغییر رژیم، هژمونی خیراندیشانه، یکجانبه‌گرایی، اقدام پیش‌دستانه و استثناگرایی امریکایی بود. در این دوران بسیاری از محافظه‌کاران جدید از حمله نظامی آمریکا به عراق و رویارویی با القاعده و طالبان در افغانستان حمایت می‌کردند. سخنرانی جورج

- 1 . Homeland security Department
- 2 . Patriot Act
- 3 . Deterrence
- 4 . Containment
- 5 . Preemptive Action



بوش در مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری انعکاس چنین مفاهیمی در حوزه سیاست خارجی و امنیتی آمریکا به شمار می‌آید.

استراتژیست‌هایی که با دولت بوش همکاری می‌کردند، مخالف فعالیت هسته‌ای ایران بودند. آنان تحت تأثیر قالب‌های ادراکی و تحلیلی «آلبرت والستر»، استاد دانشگاه شیکاگو، خواستار برخورد با کشورهای پیرامونی بودند که برای غنی‌سازی اورانیوم تلاش می‌کردند. مقابله با سیاست‌های هسته‌ای ایران براساس چنین ادراکی انجام گرفت. از دید والستر، دستیابی به فناوری اتمی صلح‌آمیز در چارچوب پادمان هسته‌ای، می‌تواند به فناوری سلاح‌های اتمی تبدیل شود، زیرا بخش اصلی فناوری هسته‌ای هم کاربرد نظامی و هم کاربرد صلح‌آمیز دارد. تحلیلگران دولت بوش بر این اعتقاد بودند:

ایران کشوری است که در چارچوب پادمان هسته‌ای و اساسنامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فعالیت می‌کند و بر این اساس خود را در کسب فناوری هسته‌ای محق می‌داند، حال آنکه چنین فعالیتی می‌تواند بهترین پوشش برای دستیابی به سلاح اتمی باشد. کنترل ایران درباره قابلیت‌های هسته‌ای از طریق مدارا حاصل نمی‌شود. باید فشارهایی مؤثر و مستقیم برای منصرف‌سازی ایران از فعالیت‌های هسته‌ای به کار گرفت. (Mann, 2004: 23)

ب) کارگزاران اجرایی مقابله‌گرا با ایران در دولت بوش

به طور کلی در دوران بوش رویکرد محافظه‌کاران در برخورد با ایران ماهیت مقابله‌جویانه داشت. بخش عمده‌ای از آنان در پی اجرای پروژه حمله نظامی آمریکا به ایران بودند. از آنجا که آنان کاملاً ایدئولوژیک می‌اندیشیدند و زخم‌خورده نیز بودند، تلاش داشتند گوش شنوایی در دولت بوش بیابند. البته باید دانست که عملیات نظامی برای تغییر رژیم ایران، ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد. اگرچه بخش زیادی از ایرانی‌ها از حکومت خود انتقاد دارند، در میان این مخالفان ملی‌گرایانی هستند که در صورت حمله آمریکا به ایران، موضع خود را تغییر می‌دهند و به مقابله با آمریکا می‌پردازند. براساس چنین ادراکی، جورج بوش در دوره دوم ریاست‌جمهوری خود از ضرورت تغییر رژیم در ایران و کره شمالی سخنی به میان نیاورد. (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۳۳-۳۲)

مقابله با ایران عموماً رویکرد استراتژیست‌هایی مانند پل ولفوویتز^۱، داگلاس فیث^۲ و ریچارد پرل^۳ بود. آنان در وزارت دفاع آمریکا مسئولیت‌هایی تعیین‌کننده داشتند. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا نیز با آنان همراه و هماهنگ بود. گفتنی است وزارت امور خارجه ایالات متحده مخالف چنین رویکردهایی بوده است. کالین پاول، وزیر خارجه آمریکا، در اولین دوره ریاست‌جمهوری بوش مخالف سیاست‌های تهاجمی ایالات متحده علیه ایران بود و آن را عامل گسترش تهدید و بحران برای امنیت و منافع ملی آمریکا می‌دانست.

در این دوران کاندولیزا رایس، به عنوان مشاور امنیت ملی جورج بوش، هماهنگی و همکاری بیشتری با گروه مقابله‌گرا در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا از خود نشان می‌داد. وی که به گروه محافظه‌کاران سیاست خارجی آمریکا نزدیک بود، فعالیت‌های امنیتی خود را در شورای امنیت ملی آمریکا در دوران رونالد ریگان آغاز کرد. به این ترتیب، زمانی که مشاور رئیس‌جمهور در امور امنیت ملی آمریکا شد، در تلاش بود از سیاست و رهیافت

محافظه‌کاران امریکایی در مقابله با ایران حمایت کند. چنین رویکردی موقعیت وی را در دوره دوم ریاست‌جمهوری جورج بوش ارتقا داد؛ به گونه‌ای که از ژانویه ۲۰۰۵ به بعد به عنوان وزیر امور خارجه امریکا ایفای نقش کرد.

به موازات فرآیند یادشده، برخی مراکز مطالعاتی، بنیادهای تحقیقاتی، نشریات و رسانه‌های امریکایی در دوران جورج بوش از ضرورت مقابله با ایران سخن می‌گفتند. آنان بر این اعتقاد بودند که تداوم قدرت سیاسی و راهبردی ایران در خاورمیانه عامل بحران‌های سیاسی در آینده خواهد شد. بنابراین لازم است در دورانی که «موج تغییر رژیم» در خاورمیانه آغاز شده، با حکومت‌هایی مانند ایران مقابله شود. این مراکز توانستند رویکردهای متنوعی درباره ضرورت مقابله با ایران تولید کنند. نشریاتی همانند منافع ملی^۱، منافع عمومی^۲ و مراکز تحقیقاتی مثل اینترپرایز^۳ در زمره مجموعه‌های تحقیقاتی و مطالعاتی تأثیرگذار بر سیاست خارجی دولت بوش برای مقابله با ایران بودند.

ج) نتایج حاصل از مقابله‌گرایی دولت بوش با ایران

اگرچه موج ضد ایرانی در کابینه بوش قدرت سیاسی و مطبوعاتی بالایی داشت، نیروهای تعادل‌گرا در ساختار سیاسی و امنیتی امریکا مانع انجام اقدامات تهاجمی دولت بوش علیه ایران شدند. چنین روندی از سال ۲۰۰۶ به بعد کارکرد ضد ایرانی خود را از دست داد. مشکلات امنیتی امریکا در عراق و محدودیت‌هایی که طی سال‌های ۲۰۰۳ به بعد با آن روبه‌رو بود، مانع اقدامات تهاجمی آن کشور علیه جمهوری اسلامی شد. در این دوران امریکایی‌ها صرفاً توانستند موجی تبلیغاتی علیه ایران به راه اندازند، پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت انتقال دهند و در نهایت، تهدیدهای امنیتی خود را از طریق کشورهای همسایه ایران اعمال کنند.

به رغم چنین روندی، امریکایی‌ها توانستند اقداماتی نظامی برای تغییر رژیم در ایران انجام دهند. این امر، انعکاس رویکردی است که هرگونه اقدام نظامی و راهبردی را براساس پیامدهای آن مورد ارزیابی قرار می‌دهد. با توجه به تمام مؤلفه‌ها و نشانه‌های یادشده، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که رهیافت دولت بوش و نتایج حاصل از فعالیت‌های ایالات متحده در قبال ایران ناکارآمد بوده است.

در این دوران جمهوری اسلامی ضربه‌ها و محدودیت‌هایی را متحمل شد؛ فشارهای بین‌المللی را تحمل کرد و به توانایی‌های بیشتری در حوزه هسته‌ای دست یافت. در چنین وضعی، ستاره امریکا برای مقابله با ایران و انجام تهدیدهای پرشدت، در حال افول بود. با اینکه محافل فکری و دانشگاهی امریکا درباره سیاست‌های جدید آن کشور در قبال ایران، گزینه‌های متنوعی ارائه دادند، این رهیافت‌ها نتایج غیرمؤثر و ناامیدکننده‌ای برای اهداف و منافع راهبردی امریکا در خاورمیانه و در برخورد با ایران داشت.

در دوران جورج بوش هیچ‌گونه راهکار مؤثری که احتمال تحقق اهداف امریکا را با هزینه‌های عملیاتی محدود داشته باشد، ارائه نشد و مورد استفاده قرار نگرفت. گزینه‌های ارائه شده اهداف بسیار متفاوتی را پیگیری می‌کردند، بنابراین، طبیعی بود که نتوانند به نتایج مطلوب و مؤثری برسند. اواخر دولت بوش این نگرش ایجاد شد که حکومت جدید امریکا درصدد به کارگیری سیاست تازه‌ای در قبال ایران است. این سیاست گرچه ماهیتی جاه‌طلبانه داشت و اهداف بنیادین امریکا را در برخورد با ایران پیگیری می‌کرد، در عین حال، قابلیت

1 . National Interest
2 . Public Interest
3 . American Enterprise



محدودی برای موفقیت داشت. این امر سردرگمی راهبردی را در سیاست خارجی امریکا در دوران جورج بوش نشان می‌دهد.

۴. نشانه‌های تهدید دولت اوباما در برخورد با ایران

دولت اوباما در تلاش بود فرآیند سیاسی جدیدی را در ارتباط با ایران پیگیری کند. وی در زمان رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا بر این امر تأکید کرد که امکان نادیده گرفتن ایران در سیاست بین‌الملل وجود ندارد. بنابراین تلاش کرد زمینه‌های بازسازی روابط ایران- امریکا را به وجود آورد. پیام‌های اولیه وی به مقامات و گروه‌های اجتماعی ایرانی، جلوه‌هایی از همکاری‌گرایی را منعکس می‌ساخت. اوباما درصدد بود از طریق ادبیات دوستانه و سازنده، زمینه‌های متقاعدسازی ایران را به همکاری با امریکا و جهان غرب فراهم آورد.

الف) رویکرد معطوف به مصالحه‌گرایی از طریق متقاعدسازی ایران

مصالحه‌گرایی در زمره الگوهای رفتار سیاست خارجی کشورها برای تنش‌زدایی و بازسازی روابط قرار دارد. ادبیات باراک اوباما در راستای ضرورت اجرای سیاست تغییر را می‌توان تلاشی دیپلماتیک برای تغییر در شکل و شیوه تعامل با ایران دانست. از سوی دیگر باید بر این امر تأکید کرد که مصالحه‌گرایی با رویکرد امریکایی براساس چگونگی تأمین اهداف و منافع حاصل می‌شود. زمامداران امریکایی از آزادی عمل لازم برای تغییر در الگوی رفتاری خود برخوردارند، با این حال، نمی‌توانند از روش‌ها و ابزارهایی بهره‌گیرند که منافع ملی و اهداف راهبردی امریکا را در حاشیه قرار دهد.

رویکرد اوباما را می‌توان در راستای مدل یادشده مورد ارزیابی قرار داد، زیرا در ادبیات راهبردی و امنیتی امریکا، تأمین اهداف و منافع ملی از اولویتی ویژه برای نظام‌های سیاسی برخوردار است. در چنین شرایطی رؤسای جمهور و سایر کارگزاران اجرایی نمی‌توانند به منافع و اهداف ملی کشور خود بی‌اعتنا باشند. به این ترتیب، مصالحه‌گرایی اوباما بخشی از سیاست امنیتی ایالات متحده در دوران بحران‌های گسترش‌یابنده تلقی می‌شود.

شایان ذکر است که ایران نیز دارای رویکردهای راهبردی است و هرگونه همکاری و مصالحه با امریکا را مشروط به تحقق اهدافی خاص می‌کند. براساس رویکردهای ایران، اهداف سیاسی، راهبردی و امنیتی امریکا که معطوف به منافع یکجانبه بود، حاصل نشد. در دومین سال ریاست‌جمهوری اوباما شاهد افزایش تضادهای سیاسی بین ایران و امریکا هستیم که مانع تحقق اجرای سیاست تغییر اوباما در برخورد با ایران شده است. موضوعات اختلاف‌انگیز در روابط دو کشور نسبتاً افزایش یافته و به این ترتیب، امکان شکل‌گیری مصالحه در قالب منافع مشترک محدودتر شده است.

ب) تعیین نماینده ویژه منطقه‌ای برای مذاکرات تاکتیکی

مذاکرات تاکتیکی در زمره الگوهایی است که زمینه را برای همکاری و مشارکت دو یا چندجانبه کشورها فراهم می‌کند. یکی از راه‌های بازسازی روابط سیاسی و دیپلماتیک، ایجاد زمینه برای انجام اقدامات مرحله‌ای و مذاکرات تاکتیکی است. نمایندگان ویژه رئیس‌جمهور می‌توانند چنین نقشی را در ارتباط با مناطق بحرانی و هم‌چنین کشورهای ایفا کنند که دارای تضادهای تاریخی و سیاسی هستند. اوباما برای پیگیری موضوعات منطقه‌ای درصدد



برآمد از این الگو استفاده کند. اما به رغم چنین هدفی، تاکنون به نتیجه مؤثر و مثبت از طریق بهره‌گیری از الگوهای تاکتیکی در رفتار دیپلماتیک نایل نشده است.

اوباما در بسیاری از مواضع سیاسی و امنیتی خود این موضوع را مطرح کرد که از آمادگی برای همکاری با ایران برخوردار است. در این ارتباط «دنيس بلر» را به عنوان نماینده ویژه خود در مسائل ایران و خلیج فارس منصوب کرد. الگوی رفتاری اوباما در برخورد با موضوعات منطقه‌ای را می‌توان تلاشی سازمان‌یافته برای پیشبرد مصالحه در سیاست خارجی امریکا دانست. وی در این ارتباط از الگوی متنوع‌سازی حوزه‌های منطقه‌ای بهره گرفته و نمایندگانی را برای پیگیری موضوعات سیاسی و امنیتی افغانستان- پاکستان، خاورمیانه و خلیج فارس انتخاب کرده است. هدف اصلی وی این است که از طریق نمایندگی‌های منطقه‌ای، زمینه همکاری چندجانبه مؤثرتری فراهم آورد.

ج) بهره‌گیری از الگوی دیپلماسی عمومی در برخورد با ایران

دیپلماسی عمومی جزء تاکتیک‌های قدرت نرم در رفتار سیاسی و راهبردی محسوب می‌شود. جوزف نای، اولین نظریه‌پرداز است که کتاب قدرت نرم را در انتقاد از سیاست خارجی و امنیتی جورج بوش منتشر کرد. نای بر این اعتقاد است که در عصر جدید سیاست بین‌الملل، امریکا باید از الگوها و ابزارهایی بهره‌مند شود که حساسیت و واکنش چندانی ایجاد نکنند. وی در این ارتباط تأکید دارد:

قدرت نرم بر قابلیت شکل‌دهی به علایق دیگران تأکید دارد. در سطح مراودات فردی، همه ما با قدرت جذب، اغوا و شیفتگی دیگران آشنا هستیم. در رابطه‌ای فردی، یکی از طرفین دارای قدرت مرموز جاذبه است... جاذبه به معنای هدایت کردن به واسطه الگو بودن و جذب دیگران است... در فعالیت‌های پلیسی جامعه‌محور، باید نیروی پلیس را کاملاً مهربان و جذاب ساخت تا جامعه به آنها در دستیابی به ارزش‌های مشترک کمک کند... قدرت نرم یکی از اجزای اصلی سیاست‌های روزمره نظام‌های دموکراتیک محسوب می‌شود. (نای، ۱۳۸۷: ۴۳)

باراک اوباما درصدد برآمد الگوی رفتار دیپلماتیک امریکا را در برخورد با ایران براساس شاخص‌ها و نشان‌های قدرت نرم و دیپلماسی عمومی سازمان‌دهی کند. هریک از مؤلفه‌های یادشده می‌تواند منافع و مطلوبیت‌هایی برای امریکا داشته باشد. از سوی دیگر، چنان فرآیندی، زمینه اعمال تهدید غیرمستقیم و غیرآشکار را به وجود می‌آورد. طی سال‌های گذشته دیپلماسی عمومی بخشی از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل و هم‌چنین سیاست خارجی کشورها شده است.

واحدهایی که از دیپلماسی عمومی بهره می‌گیرند، می‌توانند اهداف خود را به گونه‌ای غیرمستقیم، مرحله‌ای و غیر حساسیت‌برانگیز پیگیری کنند. رسانه‌ها به عنوان اصلی‌ترین ابزار دیپلماسی عمومی محسوب می‌شوند چون می‌توانند پیام‌ها را در قالب ادبیات سیاسی، فیلم، موزیک و مفاهیم هیجانی منتقل کنند. از این رو، دیپلماسی عمومی یکی از ابزارهای قدرت نرم در حوزه رفتار سیاسی و دیپلماتیک محسوب می‌شود. در این ارتباط:

نبرد آرمان‌ها و ارزش‌هایی که در نیمه قرن بیستم بر روابط بین‌الملل استیلا داشت، در قالب



رقابت در قلمرو قدرت سخت بود. این امر هم‌اکنون تغییر یافته است. آزمون بزرگی برای دیپلمات‌ها جهت نشان دادن میزان انعطاف‌پذیری و حل غیرتعارضی موضوعات به وجود آمده است. دیپلماسی عمومی آمریکا را می‌توان ترویج فرهنگ و توسعه منافع آن کشور از طریق فرآیندهای غیر حساسیت‌انگیز دانست. این امر پس از جنگ سرد اهمیت بیشتری برای منافع ملی آمریکا پیدا کرده است. (میلسن و همکاران، ۱۳۸۸: ۶ - ۴۵)

با توجه به موارد یادشده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که تهدیدهای اوباما در برخورد با جمهوری اسلامی عمدتاً ماهیت نرم‌افزاری داشته است. در دوران اوباما حوزه «دیپلماسی عمومی آمریکا» از تنوع و کارآمدی بیشتری برخوردار شده است. از این رو می‌توان تأکید کرد که تهدیدها ممکن است ماهیت مستقیم، غیرمستقیم، آشکار یا پنهان داشته باشند. این امر به کالبدشکافی تهدیدها مربوط است.

د) تهدیدهای اجتماعی، مدیریتی و تکنولوژیک اوباما

تهدیدهای اجتماعی و مدیریتی ماهیتی نرم‌افزاری دارند. به عبارت دیگر، هرگونه تحول تکنولوژیک می‌تواند ماهیت کنش بازیگران را در سیاست بین‌الملل تحت تأثیر قرار دهد. اوباما تلاش کرد از تهدیدهایی علیه ایران استفاده کند که نخست، ماهیت پوشیده، پنهان و پیچیده داشته باشند. دوم، براساس قواعد سیاست بین‌الملل باشند تا حمایت بین‌المللی مؤثری از ایران در افکار عمومی بین‌المللی ایجاد نشود. بر این اساس، تهدیدهای دوران جدید در سیاست خارجی آمریکا ماهیت پرمخاطره‌تری خواهد داشت. با توجه به مؤلفه‌های یادشده، الگوی تهدیدهای آمریکا در دوران اوباما ماهیت اجتماعی، مدیریتی، رفتاری و فناورانه دارد که نشان می‌دهد تهدید سخت‌افزاری دوران بوش تغییر یافته و ماهیت متنوع‌تری پیدا کرده است. از سوی دیگر باید بر این امر تأکید کرد که هرگونه نقش سیاسی و امنیتی اوباما در چارچوب امنیت نرم‌افزاری می‌تواند مخاطرات و محدودیت‌های بیشتری برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد. (افتخاری، ۱۳۸۵: ۱۷۹)

هـ) تهدیدهای هویتی اوباما علیه جمهوری اسلامی ایران

تهدیدهای هویتی مخاطرات امنیتی بیشتری برای کشورها ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، هرگونه بحران سیاسی دارای ریشه‌های فرهنگی و هویتی است. کشورهایی که رویکرد انقلابی و ایدئولوژیک دارند، مبانی قدرت ملی خود را بر بسیج اجتماعی، سازمان‌دهی نیروهای پراکنده جامعه و ایدئولوژی‌سازی فرآیندهای اجتماعی قرار داده‌اند. هر یک از مؤلفه‌های یادشده دارای شاخص و نشانه‌های هویتی است.

به عبارت دیگر، هویت را می‌توان زیرساخت مشروعیت و حقانیت نظام‌های سیاسی دانست. اگر جمهوری اسلامی ایران در شرایطی قرار گیرد که قالب‌های هویتی خود را از دست بدهد، زمینه فرسایش و فروپاشی آن از درون فراهم می‌شود. باراک اوباما برخلاف جورج بوش، درصد برآمد زمینه مقابله و محدودسازی ایران را از طریق فرآیندهایی فراهم آورد که مبتنی بر فرسایش ساختار و مبانی قدرت ملی کشورند.

به این ترتیب، تهدیدهای اجتماعی اوباما معطوف به موضوعات و هم‌چنین قالب‌های هویتی است. مهم‌ترین دستاورد سیاسی انقلاب اسلامی ایران را می‌توان دستیابی به «هویت انقلابی-اسلامی» دانست. اگر آمریکا بتواند از طریق ابزارهای رسانه‌ای و ارتباطی خود زمینه فرسایش

چنین هویتی را به وجود آورد، شرایط برای گسترش تهدیدهای نرم‌افزاری فراهم خواهد شد. این تهدیدها ممکن است ماهیت اجتماعی داشته باشد و معطوف به «امنیت اجتماعی‌شده» در ایران گردد. اگر اوباما بتواند از طریق دیپلماسی عمومی زمینه دگرگونی در قالب‌های هویتی و سیاسی ایران را به وجود آورد، تهدیدهای امریکا ماهیت فراگیر و پر شدت پیدا می‌کند.

و) تهدیدهای اوباما در روند محدودسازی قدرت هسته‌ای ایران

فعالیت‌های هسته‌ای ایران در سال‌های دهه ۱۹۹۰ در چارچوب نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از سر گرفته شد. امریکایی‌ها از ابتدای فعالیت‌های هسته‌ای ایران مخالفت خود را با روند غنی‌سازی اورانیوم در ایران اعلام کردند. زمانی که ایران به ابزارهای مدرن‌تری در حوزه غنی‌سازی اورانیوم دست یافت، فشارها و تهدیدهای امریکا افزایش پیدا کرد.

تاکنون چندین قطعنامه علیه ایران توسط امریکا و کشورهای غربی به تصویب رسیده، اما بین این قطعنامه‌ها، تهدیدهای هسته‌ای اوباما فراگیری، تنوع، الزام و محدودیت‌های سیاسی- اقتصادی بیشتری داشته است. اوباما در ۱۸ ماه نخست ریاست‌جمهوری خود از ادبیات همکاری‌جویانه و دیپلماسی اعلامی مشارکت‌آمیز در ارتباط با ضرورت تعلیق روند غنی‌سازی اورانیوم در ایران بهره گرفت. زمانی که به این جمع‌بندی رسید که ایران بر مواضع سیاسی و امنیتی خود در ارتباط با تداوم روند غنی‌سازی اورانیوم تأکید دارد، از تهدیدهای پرمخاطره‌تری علیه ایران استفاده کرد. قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت نماد تهدیدهای هسته‌ای اوباما محسوب می‌شود.

اوباما محدودیت‌های زیادی در حوزه دستیابی ایران به فناوری مدرن ایجاد کرده است. این محدودیت‌ها در قالب سیاست‌های امنیتی تنظیم شده است که دارای ماهیت تکنولوژیک و فنی خواهد بود. تهدیدهای فنی معطوف به محدودسازی انتقال دانش و مهارت‌های فنی برای تولید کالا و خدماتی است که می‌تواند بر قدرت ملی ایران تأثیرگذار باشد.

در این ارتباط می‌توان به قطعنامه ۱۹۲۹ که در آگوست ۲۰۱۰ به تصویب اعضای شورای امنیت سازمان ملل رسید، اشاره کرد. این قطعنامه معطوف به محدودسازی قابلیت‌های تجاری، مالی، صنعتی و تکنولوژیک بوده است. چنین محدودیت‌هایی موجب کاهش توان تولیدی و ابزاری ایران در فضای رقابت‌های منطقه‌ای خواهد شد. اعمال این‌گونه محدودیت‌ها و تهدیدها را می‌توان در راستای کاهش توان راهبردی ایران دانست.

اوباما همانند سایر رؤسای جمهور امریکا با قدرت‌یابی هسته‌ای ایران مخالف است. وی در بسیاری از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود تأکید کرده است که جهان غرب نمی‌تواند ایران هسته‌ای را تحمل کند. وی برای برقراری مصالحه با ایران پیشنهاد تأسیس نیروگاه آب سبک برای تولید انرژی را داده است. اوباما مخالف بهره‌گیری ایران از نیروگاه آب سنگین و هم‌چنین غنی‌سازی اورانیوم است. رئیس‌جمهور امریکا به موازات رهبران سایر کشورهای غربی معتقد است که نیروگاه آب سبک را می‌توان به راحتی کنترل و نظارت کرد. به عبارت دیگر، در دوره ریاست‌جمهوری اوباما:

کشورهای ۱+۵ بر این باورند که اگر ایران فقط درصدد پیگیری برنامه‌های اجرایی برای تولید انرژی باشد، باید از این فرصت برای بهره‌گیری از نیروگاه آب سبک استفاده کند. در



غیر این صورت، اگر جامعه بین‌المللی به ایرانیان اجازه دهد توانایی غنی‌سازی اورانیوم را در داخل کشور به دست آورند، قادر خواهند بود به سرعت توانایی‌های خود را گسترش دهند و به اورانیوم غنی‌شده برای برنامه‌های نظامی دست یابند. (Pollack, 2004:62)

این مسأله نشان می‌دهد کشورهای اروپایی به همراه آمریکا، روسیه و چین بر ضرورت بازرسی سرزده و نظارت بر فعالیت‌های هسته‌ای ایران در چارچوب پروتکل الحاقی تأکید دارند. آنها هرگونه همکاری و مشارکت با ایران را تنها در شرایطی می‌پذیرند که ایران برنامه‌های غنی‌سازی خود را تعلیق کند و شکل دیگری از فعالیت تولید انرژی مبتنی بر فعالیت نیروگاه‌های آب سبک را در دستور کار قرار دهد. صرفاً در این شرایط محدودیت‌های اقتصادی و فناوریانه اعمال شده علیه ایران کاهش خواهد یافت. بنابراین، تهدیدهای آمریکا در دوران اوباما در مقایسه با دوران گذشته تغییر چندانی نکرده است. زمانی که اوباما به این جمع‌بندی رسید که سیاست متقاعدسازی و ترغیب ایران نتیجه مؤثری ندارد، از الگوهای تهاجمی و افراطی برای تأمین منافع ملی آمریکا بهره گرفت.

ز) تهدیدهای ناشی از بهره‌گیری اوباما از سیاست چماق و هویج

سیاست چماق و هویج همواره در الگوی رفتار سیاسی رؤسای جمهور آمریکا به کار رفته است. این الگو در دوران گذشته مورد تأکید کلینتون و حتی جورج بوش نیز بوده است. سیاست چماق و هویج بیانگر الگوی دوگانه رؤسای جمهور آمریکا در تأمین منافع و امنیت ملی محسوب می‌شود. در این الگو، زمامداران تلاش می‌کنند اهداف متفاوتی را براساس ابزارهایی مورد پیگیری قرار دهند که معطوف به تهدید و تطمیع باشد. الگوی یادشده با نشانه‌هایی از سیاست سخت‌افزاری و نرم‌افزاری شناسایی می‌شود. باید یادآور شد که بهره‌گیری از الگوهای انعطافی به موازات سیاست‌های تهدیدآمیز مورد توجه اوباما نیز قرار گرفته است.

در شرایط جدید، رئیس‌جمهور اوباما و هیلاری کلینتون بارها اعلام کرده‌اند که مایل‌اند روندی از فعالیت‌های دیپلماتیک را در قالب مذاکره‌های مستقیم با ایران آغاز کنند. در عین حال اوضاع نشان می‌دهد چنین اقداماتی بخشی از راهبرد گسترده‌تر «چماق و هویج» خواهد بود که هدف آن تشویق تهران به اصلاح رفتارش در صحنه بین‌المللی است. این رویکرد همانند رهیافت سایر رؤسای جمهور آمریکا مبتنی بر مقابله‌گرایی و تهدید ایران تلقی می‌شود.

در این ارتباط، رئیس‌جمهور جدید آمریکا امیدوار است که یک همبستگی بین‌المللی را در ارتباط با ایران ایجاد کند. بر این اساس جلوه‌هایی از همکاری با تهران و هم‌چنین همبستگی بین‌المللی علیه ایران را در دستور کار قرار داده است. در رهیافت جدید، از یک سو، ادبیات تحریک‌کننده علیه ایران به کار گرفته نمی‌شود و از سوی دیگر، سیاست‌های معطوف به همبستگی بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی علیه ایران سازماندهی می‌گردد تا تصمیم‌گیری برای رهبران ایران کاری دشوار شود. اگرچه چشم‌اندازهای این سیاست نامشخص است، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که سیاست‌های جایگزین با حوادث احتمالی آینده معنا می‌یابد. هدف عمومی این سیاست‌ها را باید تغییر مواضع ایران در حوزه فعالیت‌های هسته‌ای دانست. اگرچه ادبیات آمریکا در برخورد با ایران تغییر کرده است، شواهد نشان می‌دهد که در شرایط موجود، هیچ‌گونه نشانه‌ای از تغییر در مواضع آمریکا مشاهده نمی‌شود.

ح) محدودسازی سیاست خاورمیانه‌ای ایران

خاورمیانه همواره برای رؤسای جمهور امریکا مخاطره‌آمیز و تهدیدکننده بوده است. دلایل متفاوتی درباره این موضوع ارائه شده است. برخی تحلیلگران امریکایی همانند جان مرشایمر و استفان والت با انتشار مقالاتی انتقادی، بر این مسأله تأکید کرده‌اند که لابی اسرائیل در امریکا عامل انحراف در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده محسوب می‌شود. آنان در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند:

لابی‌های اسرائیلی نفوذ چشم‌گیری بر قوه مجریه امریکا دارند. آئیک را باید عامل بالقوه دولتی خارجی دانست که بر کنگره امریکا نظارت کامل دارد. براساس فعالیت چنین مجموعه‌هایی نمی‌توان سیاست متفاوتی را درباره اسرائیل اتخاذ کرد. ... سازمان‌های مهم در این لابی به طور مستقیم دولت را هدف قرار می‌دهند. برای مثال، نیروهای طرفدار اسرائیل کاری می‌کنند که منتقدان دولت یهود نقشی مهم در سیاست خارجی امریکا پیدا نکنند. (مرشایمر و استفان والت، ۱۳۸۶: ۶ - ۳۵)

نگرش اوباما در ارتباط با سیاست خاورمیانه‌ای ایران، همانند رویکرد بوش و کلینتون، ماهیت مقابله‌جویانه دارد. بسیاری از استراتژیست‌های امریکایی معتقدند که رویکرد خاورمیانه‌ای ایران برای منافع امنیتی امریکا مخاطره‌آمیز است. سیاست اوباما معطوف به محدودسازی الگوهای رفتاری ایران در خاورمیانه است. هنوز بسیاری از استراتژیست‌های امریکایی سیاست خاورمیانه‌ای ایران را محکوم می‌کنند. آنان بر این اعتقادند که اولاً ایران از گروه‌های رادیکال و تندرو در خاورمیانه حمایت می‌کند. دیگر اینکه ایران تلاش دارد زمینه براندازی متحدان امریکا در خاورمیانه فراهم شود. سوم آنکه ایران مخالف ایجاد صلح میان اعراب و اسرائیل و اجرای توافق‌نامه صلح خاورمیانه است.

تمام موارد یادشده نشان می‌دهد که نگرش خاورمیانه‌ای اوباما تغییر و دگرگونی چندانی در مقایسه با رؤسای جمهور گذشته امریکا نداشته است. اوباما همانند بوش و کلینتون طیف گسترده‌ای از سیاست‌های ایران را برمی‌شمارد که مغایر اهداف و منافع امریکا تلقی می‌شود. از این رو، اوباما نیز مانند سایر استراتژیست‌ها و زمامداران امریکایی بسیاری از مشکلات امنیتی خود را متوجه سیاست خاورمیانه‌ای ایران کرده است. براساس چنین رویکردی، سؤال اصلی کارگزاران کابینه اوباما و مراکز پژوهشی حامی سیاست‌های دولت وی را می‌توان تکرار همان موضوعات قبلی دانست. در این ارتباط «کنت پولاک» بیان می‌دارد:

ایالات متحده درباره ایران چه باید بکند؟ این پرسش آسان به نظر می‌رسد، اما ۳۰ سال است که واشنگتن برای یافتن پاسخ مناسب در این باره با مشکل روبه‌رو بوده است. طی این مدت، شاهد چالش‌هایی متنوع از سوی ایران هستیم. در این دوران بسیاری از رهبران ایرانی، امریکا را براساس مؤلفه‌های ایدئولوژیک، ملی و امنیتی به عنوان دشمن اصلی دانسته‌اند... رهبران ایرانی براساس این اعتقادات عمل می‌کنند و به موجب آن تلاش دارند منافع و نفوذ امریکا را در خاورمیانه کاهش دهند... با وجود این‌گونه واقعیت‌های ناامیدکننده، امریکا در موقعیتی نیست که بتواند ایران را نادیده بگیرد. ایران از جمله کشورهای مهم خاورمیانه محسوب می‌شود.

این کشور (ایران) از بی‌ثباتی منطقه بهره برده و به دستاوردهای مهمی نایل شده که هزینه‌های



امنیتی واشنگتن را در حوزه‌های مختلف امنیتی افزایش داده است. اگرچه در بسیاری مقاطع تاریخی، امریکایی‌ها از الگوی تهاجم علیه ایران استفاده کرده‌اند، این امر در دوران ریاست‌جمهوری اوباما با تغییراتی روبه‌رو شده است. ضرورت‌های سیاست تغییر اوباما، زمینه بازنگری در الگوهای رفتاری امریکا را در قبال ایران به وجود آورده است. (Pollack, 2008: 115)

نتیجه‌گیری

دولت اوباما درصدد بود تغییراتی بنیادین در سیاست خارجی خود ایجاد کند، اما این هدف به دلیل مؤلفه‌های ساختاری قدرت و فرآیند پیگیری منافع ملی در امریکا، متوقف شده است. به عبارت دیگر، سیاست تغییر تأثیر چندانی بر فرآیندهای سیاست خارجی این کشور به ویژه در برخورد با جمهوری اسلامی ایران نداشته است. با نگاهی گذرا به مواضع و عملکرد دولت اوباما می‌توان به این جمع‌بندی رسید که فرآیندهای مقابله، محدودسازی و عملیات روانی در برخورد با جمهوری اسلامی، تداوم یافته است.

ارزیابی جهت‌گیری و رفتار اوباما در قبال ایران نشان می‌دهد که تهدیدهای امنیتی امریکا در حوزه‌های مختلف تداوم یافته و حتی در برخی موارد و موضوعات، شدیدتر نیز شده است. بحران اقتصادی امریکا و درگیری‌های نظامی این کشور در عراق و افغانستان موجب تأخیر در پیگیری سیاست‌های تهاجمی اوباما علیه ایران شده است. بنابراین، تغییرات در رفتار سیاست خارجی امریکا در قبال ایران عمدتاً در حوزه سیاست اعلامی مورد توجه قرار می‌گیرد. امریکایی‌ها هیچ‌گونه تغییری در سیاست عملی و اجرایی خود در ارتباط با ایران ایجاد نکرده‌اند.

آینده رفتار سیاسی امریکا در برخورد با ایران هنوز مبهم است که علت آن عدم محاسبه دقیق توانایی‌های ابزاری و رفتاری ایران در برخورد با اقدامات تهاجمی امریکا است. اگر امریکایی‌ها توانایی لازم را برای مقابله مؤثر با ایران داشته باشند، از اقدامات سخت‌افزاری و تهاجم مستقیم بهره می‌گیرند؛ در حالی که اینک فاقد چنین ابزار و قابلیت‌هایی هستند. بنابراین، تهدیدهای امنیتی آنان تا سال ۲۰۱۱ در وضعیت بالقوه، نرم‌افزاری، غیرمستقیم و کم‌شدت خواهد بود که مشابه سیاست امنیتی بوش محسوب می‌شود.

وجه مسلط سیاست اوباما در برخورد با ایران ماهیت دوگانه دارد: امریکایی‌ها از یک سو، درصدد متقاعدسازی و ترغیب ایران برای مشارکت با اهداف امنیتی اوباما برآمده‌اند و از سوی دیگر، مترصد فرصتی برای مقابله با سیاست قدرت ایران هستند. شواهد نشان می‌دهد که هرگونه سیاست قدرت توسط ایران با حساسیت کارگزاران امنیتی و راهبردی امریکا روبه‌رو خواهد شد. امریکایی‌ها تمایلی به ارتقای توان راهبردی ایران ندارند. قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل که با ابتکار دولت اوباما تنظیم و تصویب شد، معطوف به مهار و محدودسازی راهبردی ایران است.

سیاست مهار و بازدارندگی در برابر ایران، بیشترین مطلوبیت را برای دولت اوباما ایجاد خواهد

کرد. این سیاست معطوف به براندازی و تغییر رژیم در ایران نیست. به عبارت دیگر، سیاست مہار هزینه محدودی برای امریکا دارد و از سوی دیگر، توان اقتصادی و راهبردی ایران را در طولانی مدت کاهش می‌دهد. چنین روندی به منزله مقابله غیرمستقیم محسوب می‌شود. بهره‌گیری از الگوهای تهاجمی همانند کودتا، اشغال نظامی، حمله تاکتیکی و ایجاد فضای سیاسی برای حمله هوایی اسرائیل به تأسیسات ایرانی در شرایط موجود برای امریکا پرمخاطره خواهد بود. بنابراین، اواما ترجیح می‌دهد از الگوهای بهره‌گیری کند که هزینه محدودتری برای امریکا داشته باشد. هدف نهایی این الگو در طولانی مدت ایجاد زمینه فرسایش قدرت راهبردی ایران می‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



- فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۸۶)، **امریکا بر سر تقاطع: دموکراسی، قدرت و میراث جریان نوحافظه‌کاری در امریکا**، ترجمه مجتبی امیری، تهران: نشر نی.
- فولر، گراهام، (۱۳۸۷)، «جهان بدون اسلام»، ترجمه پیروز ایزدی، مندرج در: استراتژی امریکا در قبال جهان اسلام، تهران: گروه پژوهشی سیاست خارجی پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- متقی، ابراهیم، (۱۳۸۸)، «امریکا در برابر ایران»، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، نامه دفاع، ش اول، ۱۳۸۸.
- افتخاری، اصغر، (۱۳۸۵)، **کالبدشکافی تهدید**، تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین.
- نای، جوزف، (۱۳۸۷)، **قدرت نرم**، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- میلسن و همکاران، (۱۳۸۸)، **دیپلماسی عمومی نوین: قدرت نرم در روابط بین‌الملل**، ترجمه رضا کلهر و محسن روحانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- مرشایمر، جان و استفان والت، (۱۳۸۶)، **لابی اسرائیل و سیاست خارجی امریکا**، ترجمه حسن مرتضوی و دیگران، تهران: نشر نگار.
- دولت‌آبادی، باقر و قاسم منفرد، (۱۳۸۸)، «**ابعاد دیپلماسی تغییر بازی امریکا در مواجهه با ایران**»، فصلنامه جهان اسلام، ش ۳۸، تابستان.
- باقری، اسماعیل، (۱۳۸۸)، «**راهبرد جدید امریکا در افغانستان**»، فصلنامه جهان اسلام، ش ۳۷، بهار.
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۷)، **ایران، عراق جدید و نظام سیاسی-امنیتی خلیج فارس**، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- ترابی، طهره، (۱۳۸۷)، «**اتاق‌های فکر و سیاست‌گذاری در امریکا**»، فصلنامه راهبرد دفاعی، ش ۶، ش ۲۳.
- زکریا، فرید، (۱۳۸۸)، **جهان پسا امریکایی**، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- گیتس، رابرت، (۱۳۸۷)، «**راهبرد متوازن**»، ترجمه و ارزیابی علی شمخانی، راهبرد دفاعی، ش ۶، ش ۲۳.
- متقی، ابراهیم، (۱۳۸۸)، «**همکاری‌های نامتقارن ایران- امریکا**»، نشریه روابط خارجی، ش ۳، مرکز تحقیقات استراتژیک.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- Biden, Joseph, (February 18, 2010), "**The Path to Nuclear Security: Implementing the President's Prague Agenda**", National Defense University.
- Brookings Institute, Saban Center, (2009), "**Which Path to Persia**", Report Number 20, Washington D. C, Brookings Institute Press.
- Gates, Robert, (June 20, 2010), **Interview with Fox News Sunday**, Available at: <http://www.foxnews.com/politics/2010/06/20/gates-ready-takk-containing-nuclear>
- Hass, Richard, (2008), **Non Polarity World**, Washington D.C: Rand Corporation Press.
- Keddie, Nikki, (2003), **Modern Iran: Roots and Result of Revolution**, Revised and Update Edition, New Haven: Yale University Press.
- Mann, James, (2004), **The Rise of the Vulcans: The History of Bush's War Cabinet**, New York: Viking Press.

- National Intelligence Council, (2009), *Iran Nuclear Intentions and Capabilities*, Washington: National Intelligence Estimate.
- Pape ,Robert, (2006), **Bombing to Win**, Ithaca, N.Y: Cornell University Press.
- Pollack and Others, (2009), *Which Path to Persian*, Washington: Brookings Institute Press.
- Pollack, Kenneth, (2004), *The Persian Puzzle: The Conflict Between Iran and America*, N.Y: Random House.
- Pollack, Kenneth, (2008), *The Threatening Storm: The Case for Invading Iraq*, New York: Random House.
- Sadjadpour, Karim, (2008), “*Reading Khamenie: The World View of Iran’s Most Powerful Leader*”, Report Carnegie Endowment for International Peace.
- Singer. David, (2009), «Raid an Iranian Nuclear Site», *New York Times*, January.
- **White House**, (2010), *U.S National Security 2010*.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی